



احمد اسدی ***** قسمت سوم

وجود واجب، به اسماء و صفات او پی می بریم. تو گویی ذات، به منزله علت، و اسماء و صفات به منزله معلول است. و مسلماً تعبیر از چنین شناختی به برهان «لم» خالی از مجاز و تشبیه نیست، ولی چون در مقابل راه دوم قرار گرفته است که در آنجا از آثار و افعال واجب، به کمالات او پی می بریم و آن را برهان «ان» می گویند، طبعاً راه نخست را برهان «لم» می گوئیم.

همان طور که می دانید، برهان «لم» همان ابتداء از علت به معلول است، و چنین ابتدایی در گرو تغایر میان ذات و صفات است، و در منطق حکیمان الهی، تغایری میان ذات و واقعیت اسماء و صفات نیست. از این جهت، تعبیر به برهان «لم» باید يك نوع تشبیه و به عنوان «مشاکله» باشد، که خود در ادبیات جای والایی

راههای شناخت اسماء و صفات از بحثهای مهم و مفید در اسماء و صفات الهی راه شناخت آنهاست، یعنی شناخت اینکه چرا خدا، دانا و تواناست، و از چه راه این صفات را برای او ثابت می کنیم؟

حکیمان از دو راه به شناخت اسماء و صفات، می رسند، و از این دو طریق نامهای مقدس او را به دست می آورند البته این دو راه غیر از وحی قرآنی است که پرده از اسماء و صفات او برداشته و همچنین در احادیثی که از پیامبر اکرم ﷺ و آل گرامیش به دست ما رسیده است، آنچه که ما در این جا می نگاریم راه عقلی شناخت آنهاست در اینجا از دو برهان می توان استفاده کرد، یکی برهان «لم» و دیگری برهان «ان». در برهان نخست، از مطالعه

دارد. اینک شرح برهان نخست:

۱- گواهی ذات، بر اسماء و صفات او

در تقریر این برهان از دو مقدمه بهره می گیریم:

الف- هر کمالی که در صفحه هستی خودنمایی می کند، از آن وجود هستی است، زیرا اگر از آن بگذریم در برابر ما دو چیز دیگر خودنمایی می کند، یکی به نام «ماهیت» و دیگری به نام «عدم»

ناگفته پیداست، ماهیت خالی از هر نوع هستی و نیستی است و نمی تواند مظهر کمال باشد. و «عدم» پایین تر از آن است که بتواند کمالی را در بر گیرد. با این محاسبه به روشنی می توان گفت هر کمالی که در صفحه هستی جلوه گر است از آن وجود است، و شاید مرحوم حکیم سبزواری به این اصل، با گفتار خود، اشاره می کند: «لأنه منیع کل شرف» برخی که از مقدمات این نوع مسائل آگاهی کافی ندارند، گفتار این حکیم را حمل بر مصادره کرده و برهان را عین مدعا انگاشته اند، در حالی که با توجه به آن محاسبه ساده، می توان این اصل را به روشنی پذیرفت، و نتیجه گرفت، آنجا که وجود است، با کمال همراه است،

و هر چه مرتبه وجود، قویتر باشد، کمال آن نیز بالاتر است، از اینجاست که عارفان معتقدند هر موجودی هر چند از نظر وجود، در مرتبه ضعیف و ناتوانی باشد نسبت به مرتبه خود، حظی از کمال را دارد.

ب- وجود واجب، وجود بحث و بسیط است، لازمه بساطت این است که هیچ نوع ترکیبی در آن نباشد، نه ترکیب خارجی و نه ترکیب عقلی و ذهنی. روی این اصل، می توان نتیجه گرفت هیچ وجودی را از آن نظر که مبدأ کمال است، از ذات واجب نمی توان سلب کرد، زیرا معنی سلب، این است که ذات واجب، مرکب از امر وجودی و سلبی گردد، و بساطت ذات حتی از ترکیب ذهنی با این سلب سازگار نیست بنا براین، آنچه که در جهان هستی نام وجود و طبعاً نام کمال نیز دارد از آن نظر که، سهمی از هستی و کمال دارد، از ذات واجب مسلوب نیست، زیرا نتیجه چنین سلبی یک نوع ترکیب از ایجاب و سلب است، و چنین ترکیبی همان طور که گفته شد با بساطت و اطلاق سازگار نیست.

مرحوم صدر الدین شیرازی (۱۰۵۰-۹۷۹) از این اصل، با قاعده معروف تعبیر می آورد و می گوید: «بسیط الحقیقة واجد لكل شيء» یا «بسیط الحقیقة كل

الأشياء وليس بشيء منها». البته افراد ناآگاه

يك نوع تعارضی در این گفتار مشاهده می کنند، در حالی که بر اهل معرفت مقصد روشن است، زیرا مقصود از اینکه او «كلّ الأشياء» است این است که کمالات اشیا را به نحو بساطت داراست. ولی حد و نقص آنها را دارا نیست. از این جهت می گوید: «كلّ الأشياء وليس بشيء منها».

از این اصل نتیجه می گیریم که وجود واجب، وجود مطلق است، و هیچ وجودی از آن نظر که کمال است، از او مسلوب نیست.

با توجه به این دو مقدمه، می توان نتیجه گرفت که ذات واجب، عین تمام اسماء و صفات کمالی است، زیرا به حکم مقدمه نخست، هر کمالی از آن وجود است، و به حکم مقدمه دوم، هیچ وجودی از آن نظر که کمال است، از او جدا نیست. نتیجه می گیریم: ذات او سراسر کمال است و هیچ کمالی از او جدا نیست، و این کمال، به نامهای علم و قدرت و حیات نامیده می شود، از این جهت می گویند: وجود خدا كل الكمال است. (۱)

معلم ثانی، فارابی می گوید: «وجود کله، و جوب کله، و علم کله، و قدرة کله،

وحياة كلة» (۲)

۲- شناخت صفات، از طریق

برهان إن

اگر در راه نخست از مطالعه خود موضوع، به محمول پی بردیم و از بررسی ذات، به اسماء و صفات او رسیدیم، در اینجا، از افعال واجب به کمالات ذات، پی می بریم، و برای نوع مردم، این راه آموزنده تر و مفیدتر است و امام هشتم گفتاری دارد که ما را به پیمودن این راه بیشتر دعوت می کند، و می فرماید: «خردمندان می دانند که آنچه در پشت پرده غیب است، جز با مطالعه آنچه در این جهان است، معلوم نمی شود». (۳)

پیمودن این راه برای صاحبان روشن است و می توان به سه بیان آن را تقریر کرد:

الف — در جهان آفرینش، و در موجودات امکانی، کمالات فراوانی مشاهده می کنیم. مثلاً در موجودی به نام انسان، علم و قدرت شنوایی و بینایی را سراغ داریم و او بسان هر موجود امکانی، این کمالات را از علت و موجد خود فرا گرفته است. آیا می شود فاقد کمال، معطی کمال باشد؟ اگر او عالم و قادر نباشد، چگونه می تواند موجود دانا و توانایی

بیافریند؟

شیخ رئیس روی این بیان تکیه کرده

است که متن عبارت او را می آوریم :

«يجب أن يكون في الوجود وجود بالذات و في الاختيار اختيار بالذات و في الإرادة إرادة بالذات و في القدرة قدرة بالذات حتى تصح أن تكون هذه الأشياء لبالذات في شيء و معناه يجب أن يكون واجب الوجود وجوداً بالذات و مختاراً بالذات و قادراً بالذات و مريداً بالذات حتى تصح هذه الأشياء لبالذات في غيره» (۴)

لازم است در هستی، وجود ذاتی، و در اختیار، اختیاری ذاتی، و در اراده، اراده ذاتی و در قدرت قدرتی ذاتی باشد، تا ذاتی نبودن این امور در دیگران توجیه پذیر باشد و این به معنای آن است که لازم است وجود و اختیار و قدرت و اراده در واجب الوجود، ذاتی باشند تا ذاتی نبودن اینها در غیر او صحیح باشد. (۵)

مفاد حدیث نورانی حضرت ثامن الأئمة - علیه السلام - و کلام ابن سینا یکی است جز اینکه حدیث حضرت نظر دارد به اینکه وجود کمالات عرضی در این عالم، نشانه مقام و ذاتی است که همه آنها را بالذات داراست لیکن منظور شیخ این است: چون در واجب الوجود تمام کمالات ذاتی است نه عارضی، پس هر چه از انواع کمالات در

ب- اسرار آفرینش و رموز و دقائق آن، حاکی از علم و توانایی آفریدگار است، اگر وجود هر مصنوعی، گواه بر وجود صانع اوست، خصوصیات و اتقان و استواری آن، حاکی از ویژگیهای صانع است. يك شاهکار ادبی، يك موسوعه فقهی اگر گواه بر نویسنده آن دو است، خصوصیات نهفته در آن دو، حاکی از ذوق ادبی و فقاہت مؤلفان آن می باشد، بنابراین باید از ویژگیهای معلول، به ویژگی علت پی برد، و این همان بیانی است که در کتاب خدا و سخنان پیشوایان اسلام، بر آن تکیه شده است.

ج- ممکنات، وجود بالغیر و کمالات آنها نیز کمال بالعرض است و هر موجود بالغیر و بالعرض باید به يك «ما بالذاتی» منتهی گردد، اصولاً در مفهوم بالغیر و بالعرض، انتها به «ما بالذات» نهفته است و تفکیک میان این دو متصور نیست. و چون کمالات امکانی، کمالات عاریتی هستند، و ممکن، از درون ذات، واجد اینها نبوده، بلکه به او داده شده است. ناچار باید به موجودی برسیم که او کمالات را به ذاته واجد است و آن را از جایی اخذ نکرده است.

غیرا و دیده می شود همه عرضی است .

پرسش

همان گونه که خواهد آمد، صفات باری عین ذات اوست نه مغایر و زاید بر او، از طرفی درجای خود اثبات شده که ادراک ذات حق تعالی برای کسی ممکن نیست بنابراین شناخت صفات ربوبی نیز برای احدی میسر نیست، و همان گونه که راهی برای معرفت به ذات حق نداریم دست شناخت و معرفت ما از اوصاف نیز کوتاه است و به دیگر سخن، معرفت بر محور احاطه می چرخد و چون معلول نمی تواند بر علت «احاطه» داشته باشد، پس علم و شناخت به او نیز پیدا نخواهد کرد.

پاسخ:

در حکمت متعالیه، اصالت از هستی موجود دانسته شده نه ماهیت آن و همه موجودات از قوی ترین و شدیدترین مراتب تا ضعیف ترین آن در اصل هستی و وجود مشترك معنوی هستند نه مشترك لفظی.

بنابراین، تمام موجودات چه مجرد و مادی، و چه مرتبه عالی وجود که فوق او مرتبه ای نیست تا مرتبه «دانی» وجود، همه از هستی بهره مندند، از اینجاست که می گوئیم گرچه ادراک کنه ذات حق تعالی،

برای غیر او ممکن نیست لیکن از رهگذر اینکه وجودات نازل، گرچه در مرتبه پایین، معلول آن ذات مقدس هستند لیکن بنا بر اشتراك معنوی وجود تمام مراتب از واجب و ممکن، به اندازه سعه وجودی خویش، می تواند به علت خود علم داشته باشد و هر چند کم رنگ باشد.

در این جا علامه طباطبایی بیانی دارند که به گونه ای به آن اشاره می کنیم:

معرفت ما به اسماء و صفات از راه معرفت وجود و کمال وجودی است.

توضیح اینکه: نخستین چیزی که مورد مشاهده ما قرار می گیرد، هستی و وجود هر یک از موجودات است و نیز خود را «هست» و «موجود» می دانیم، همچنین در می یابیم که این وجود، مرتبط و وابسته است و به اصطلاح احساس احتیاج و نیازمندی به «غیر» از «مدرکات اولیه» است، و آیه شریفه:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾ (۶) به همین ندای فطری، اشاره دارد.

و چنانچه وابستگی در ذات را هر انسانی ادراک می کند وابستگی در اوصاف کمال چون دانش و قدرت و ... نیز مورد ادراک و شهود فطری اوست.

همه اسماء مظاهر ذاتند
همه اشیاء مظاهر اسماء

با ملاحظه آنچه گذشت در پاسخ
اشکال مزبور می گوئیم معرفت ما به اسماء
و صفات خداوند همانند معرفت به اصل
ذات الهی است و چنانکه راه یافتن واحاطه
علمی به کنه ذات وی محال است، به کنه

هریک از اسماء و صفات ربوبی نیز
نمی توان راه یافت. لکن هر موجود امکانی
به اندازه گنجایش وجودی و به قدر حوزه
هستی خود، می تواند ادراکی به ذات
و اوصاف کمالی او داشته باشد چون همه
کمالات وجودی آن ذات مقدس به وجود و
هستی باز می گردد و دریافت ما از اینها به
اندازه ای است که از وجود بهره مند
باشیم. (۷)

پس چون خود را «ذاتاً» فقیر
می بینیم، در می یابیم که «مبدأ المبادی»
فقیر نیست و چون خود را در علم و قدرت
و سایر اوصاف کمال تهی دست و وابسته
می بینیم در می یابیم که حضرت حق
سبحانه، در این اوصاف «غنی بالذات»
است.

و این است راه ما به اسماء و صفات
الهی، چنانچه اسماء و صفات، خود،
راههایی هستند که ما را به ذات در بردارنده
همه کمالات رهنمون می شوند.

هیچ دانی که ما کیم و شما
سایه آفتاب نور خدا
هستی ساز جست و وحدت صرف
این هو این انت این انسا

* پاورقیها:

- ۱- تقدیسات، تألیف میر داماد، به نقل حاج ملاهادی سبزواری، در اسرار الحکم، ص ۳۹. و ظاهراً برای اولین بار این تعبیر توسط وی به کار رفته است.
- ۲- صدر الدین شیرازی، مبدأ و معاد، ص ۵۴، ط سنگی.
- ۳- «قد علم اولوا الالیاب انّ ما هنالك لایعلم الا بما هینها» (عیون أخبار الرضا - ع -، ج ۱، ص ۱۷۵) شرح منظومه سبزواری، ص ۱۵۷.
- ۴- ابن سینا، تعلیقات ص ۵۲ به تصحیح بدوی.
- ۵- شبیه این تعبیر را مرحوم حاج ملاهادی سبزواری به معلم ثانی فارابی نسبت می دهد به شرح منظومه حکمت ص ۱۴۷ ط ناصری مراجعه کنید.
- ۶- سوره فاطر، آیه ۱۵.
- ۷- توضیح بیشتر راجع به این مقال را در تفسیر المیزان ج ۸ ص ۳۶۶ و در اصول فلسفه و روش رئالیسم ج ۵ بحث: «خدا هستی همه کمالات را دارد» دنبال کنید.